



نوع مقاله: پژوهشی
دوره ۱، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۴
دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۲ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۸

قابلیت اسقاط حق اعتراض به رأی داور در داوری داخلی با نگاهی به رویه قضایی

✉ Mohammadrezaaramlaw@gmail.com

محمد رضا آرام

دکتری حقوق خصوصی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران
فیض اله جعفری

استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

چکیده: یکی از مباحث مهم داوری اعتراض به رأی داور است که تنها در قالب درخواست ابطال ممکن است. مواد ۴۸۹ تا ۴۹۳ قانون آیین دادرسی مدنی به این موضوع اختصاص یافته است. علی‌رغم پیش‌بینی موارد ابطال رأی داور، قانون‌گذار در خصوص امکان یا عدم امکان اسقاط حق اعتراض به رأی داور به صراحت تعیین تکلیف نکرده است. آنچه اعتبار اسقاط حق اعتراض به رأی داور را در نظام حقوقی ما با تردید مواجه می‌سازد، مانع حقوقی نظم عمومی و مانع فقهی اسقاط ما لم یجب است. زیرا از یک سو، عقیده بر این است که مقررات مرتبط با ابطال رأی داور آمره و مرتبط با نظم عمومی است. از طرفی دیگر، اسقاط حق اعتراض قبل از صدور رأی داور، می‌تواند در زمره مصادیق اسقاط مالم یجب محسوب شود، زیرا هنوز حقی به وجود نیامده تا بتوان آن را اسقاط نمود. مقاله حاضر، با بهره‌گیری از روش تحلیلی - توصیفی، درصدد تبیین این نکته است که اسقاط حق اعتراض قبل از صدور رأی داور، ما لم یجب محسوب نشده و معتبر است. اما در خصوص مغایرت با نظم عمومی باید قائل به تفکیک شد: برخی از جهات اعتراض به رأی داور، ارتباط وثیقی با منافع عمومی جامعه دارند که اسقاط حق اعتراض نسبت به آن‌ها فاقد اعتبار است. اما برخی دیگر در راستای تضمین و حمایت از منافع شخصی اطراف داوری پیش‌بینی شده‌اند که اسقاط حق اعتراض نسبت به جهات دسته اخیر، بر اساس اصل حاکمیت اراده و اصل قابلیت اسقاط حق، قابل پذیرش است؛ قاعده اقدام نیز پشتوانه اعتبار چنین اسقاطی است. واژگان کلیدی: اسقاط حق اعتراض، نظم عمومی، اسقاط ما لم یجب، اصل حاکمیت اراده

استناد: آرام، محمد رضا و جعفری، فیض اله. (۱۴۰۴). اسقاط حق اعتراض به رأی داور در داوری داخلی با نگاهی به رویه قضایی. فصلنامه رویه قضایی، ۱(۱)، ۲۱-۳۶.

<https://doi.org/10.22034/juris.2025.726662>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.



مقدمه

یکی از اصول حقوقی که کمتر مورد تردید قرار گرفته این است که صاحب حق می‌تواند تنها به اراده خود، حق خویش را ساقط نماید. به سخن دیگر، تنها زمینه‌ای که اصل آزادی ایقاع از احکام آن استنباط می‌شود، اسقاط حق است (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۴۲). بر مبنای اصل آزادی اسقاط حق، صاحب هر حق، خواه عینی باشد یا بر اشخاص، می‌تواند از حق خود چشم‌پوشی کند و آن را اسقاط نماید. اعتراض به رأی داور نیز از مقوله حق محسوب می‌شود، لذا امکان اسقاط آن قابل بحث است. پرسش اساسی این پژوهش آن است که آیا اسقاط حق اعتراض به رأی داور از نقطه نظر حقوق داوری داخلی، نافذ و معتبر است؟ پرسش فرعی آن است که آیا میان اسقاط حق اعتراض و اجرای رأی داور ملازمه‌ای وجود دارد یا خیر؟

قانون داوری تجاری بین‌المللی، تحت تأثیر آموزه‌های حقوق تطبیقی، اسقاط ضمنی حق اعتراض^۱ نسبت به مقررات غیرآمره را مورد شناسایی قرار داده است. ماده ۵ قانون مذکور، علم به عدم رعایت مقررات غیرآمره یا شرایط قابل عدول موافقت‌نامه داوری و عدم اقامه ایراد در مهلت مقرر را به مثابه انصراف از حق ایراد تلقی نموده است. این در حالی است که قانون آیین دادرسی مدنی در این زمینه کاملاً ساکت است. البته قانون‌گذار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی را تجویز نموده است که امکان تسری چنین قابلیت‌هایی به حق اعتراض به رأی داور قابل تأمل است. آنچه پذیرش اسقاط حق اعتراض به رأی داور را در نظام داوری داخلی با تردید مواجه می‌نماید، مانع حقوقی نظم عمومی و مانع فقهی اسقاط ما لم یجب است. زیرا ممکن است تصور شود که تمامی مقررات مرتبط با ابطال رأی داور در راستای تضمین و صیانت از منافع عمومی جامعه وضع شده است، لذا اسقاط حق اعتراض، به دلیل مابینت با نظم عمومی کارا و نافذ نیست. همچنین در نظام حقوقی ما، به تبع از فقه امامیه، اسقاط حقی که به وجود نیامده، اسقاط ما لم یجب محسوب شده و باطل است. از این حیث، اسقاط حق اعتراض قبل از صدور رأی داور، محل تأمل است. فرضیه نگارندگان آن است که، اسقاط حق اعتراض به رأی داور، مصداق اسقاط ما لم یجب محسوب نمی‌شود، همچنین این اسقاط، جز در مواردی که مغایر منافع عمومی جامعه است، تهافتی با نظم عمومی نداشته و معتبر است.

با عنایت به مراتب فوق، جهت رعایت سیر منطقی بحث، ابتدا موانع نفوذ اسقاط حق اعتراض به رأی داور تبیین می‌شود و در ادامه و در بخش دوم، رویکرد قانون آیین دادرسی مدنی را بررسی خواهیم کرد. در واپسین بخش نیز ضمن بررسی دیدگاه‌های مختلف، ارتباط میان اسقاط حق

1. Implied waiver of right to challenge an arbitral award

اعتراض و اجرای رأی داوری بررسی می‌شود.

۱. موانع نفوذ اسقاط حق اعتراض به رأی داور

۱-۱. اسقاط ما لم یجب

اسقاط حق فرع بر وجود حق است، بر این اساس، حقی که هنوز به وجود نیامده است، قابل اسقاط نیست و چنین اسقاطی ما لم یجب محسوب می‌شود. برخی از حقوق دانان، معادل ساده این اصطلاح را اسقاط معدوم می‌دانند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۱۳۴)، و در تعریف آن چنین نگاشته‌اند: «اسقاط ما لم یجب یعنی ساقط کردن اثری حقوقی که در زمان ساقط کردن هنوز وجود اعتباری خود را حاصل نکرده است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۲: ۷۲).

در رویه قضایی برای اثبات عدم امکان اسقاط حق اعتراض به رأی داور، به اسقاط ما لم یجب استناد شده است. در این زمینه، شعبه ۴ دادگاه عمومی حقوقی مشهد به موجب دادنامه شماره ۱۳۷۸/۱۰۱۳۷۷۵۷۵۴/۹۶۰ مورخ ۱۳۹۶/۱۲/۲۶ مقرر می‌دارد: «... اولاً قبل از وقوع اختلاف و صدور رأی داوری، طرفین نمی‌توانند حق اعتراض به رأی داور را از خود سلب نمایند و طبق قاعده فقهی اسقاط ما لم یجب، تا حقی ایجاد نشده باشد امکان اسقاط آن وجود ندارد...» (خدابخشی، ۱۳۹۷: ۴۰۵). در همین راستا اظهار شده که در نظام قضایی ایران، اسقاط حق اعتراض به رأی داوری، پیش از بروز اختلاف، مصداق اسقاط ما لم یجب بوده و باطل است. بر این اساس، طرفین تنها پس از بروز اختلاف می‌توانند حق اعتراض به رأی داوری را اسقاط نمایند (محسنی دربندی، ۱۳۹۸: ۱۲۵). با عنایت به زمان انشاء اسقاط حق اعتراض، سه حالت قابل تصور است؛ هر کدام را مستقلاً مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

۱-۱-۱. اسقاط حق اعتراض پس از صدور رأی داور

قدر متیقن از ادله اسقاط حق در فقه و حقوق، اسقاط حق بعد از ایجاد و تحقق آن می‌باشد که نفوذ و اعتبار آن، مورد تسالم فقها و حقوق دانان واقع شده است. چنین اسقاطی که پس از اطلاع از رأی داور صورت می‌گیرد، می‌تواند در قالب توافق طرفین و تنظیم گزارش اصلاحی باشد.

۱-۱-۲. اسقاط حق اعتراض پس از حدوث اختلاف و قبل از صدور رأی داور

برخی از فقهای امامیه مانند شیخ مرتضی انصاری در مکاسب، وجود سبب حق را برای ابراء و اسقاط کافی دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۱). در حقوق نیز وجود سبب و منشأ حق برای اسقاط آن کافی است. به عنوان نمونه، می‌توان مدیونی را از دینی که سبب آن ایجاد شده است ابراء نمود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۳۸۲). بر این اساس، وجود منشأ و سبب حق اعتراض که همان حدوث اختلاف است، برای اسقاط حق اعتراض به رأی داور کفایت می‌کند.

۳-۱-۱. اسقاط حق اعتراض قبل از حدوث اختلاف

اجماع فقهای امامیه، اسقاط ما لم یجب (حقی که سبب آن به وجود نیامده) را باطل می‌دانند (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸: ۴۳)، ولی پاره‌ای از آراء فقها مشهور که برخلاف اجماع مذکور است، اعتبار این اجماع را با خدشه مواجه می‌سازد. شیخ طوسی از جمله کسانی است که اسقاط ما لم یجب را معتبر دانسته و گفته است: «اگر طرفین عقد، قبل از عقد شرط نمایند که بعد از عقد، در بین آن‌ها خیار به وجود نیاید، این شرط معتبر است و عقد به نفس ایجاب و قبول لازم می‌گردد... دلیل ما این است که مانعی برای صحت این شرط وجود ندارد و اصل جواز آن بوده و عموم اخبار دال بر جواز شرط، چنین شرطی را نیز در بر می‌گیرد» (طوسی، ۱۴۱۷: ۱۹۵).

حتی اگر وقوع اجماع یاد شده را مسلم بدانیم، به نظر می‌رسد دلیل اجماع‌کنندگان امتناع عقلی اسقاط ما لم یجب است. بنابراین، باید تنها اسقاط حق در زمان عدم را فاقد اعتبار بدانیم، زیرا تنها این نوع اسقاط عقلاً باطل است. لیکن اسقاط حق در محل ثبوت آن، از آنجا که از لحاظ عقلی مانعی ندارد، در شمول اجماع قرار نمی‌گیرد (مولودی قلاچی، ۱۳۷۹: ۹۸). در حقیقت، اسقاط حق در زمان عدم، مورد حمایت حقوق نیز نمی‌تواند باشد، چرا که تعلق اراده به چیزی که وجود ندارد و تصرف در امر غیر موجود، غیرممکن است. اما اسقاط حق در محل ثبوت، به این معنا که انشاء اسقاط در حال حاضر و منشأ آن در آینده، یعنی در زمان حدوث حق ظاهر شود، معتبر بوده و مانع عقلایی ندارد (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸: ۴۲). به باور نگارندگان، اسقاط حق اعتراض به رأی داور، در حالتی که در محل ثبوت و ایجاد باشد، قبل از حدوث اختلاف نیز نافذ و معتبر است. دلیل اعتبار چنین اسقاطی، نفوذ اصل حاکمیت اراده و فقدان نص قانونی بر بطلان آن است.

۲-۱. نظم عمومی

افزون بر مانع فقهی اسقاط ما لم یجب، نظم عمومی نیز به مثابه مانع حقوقی اسقاط حق اعتراض به رأی داور، مورد استناد رویه قضایی و حقوق‌دانان واقع شده است. به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۰۹۳۹۰۰۳۹۳۴۸۸۱ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱۶ شعبه ۲۴ دادگاه عمومی حقوقی اصفهان: «... حقیقت آن است که کنترل قضایی رأی داور حکم قانون‌گذار و از قواعد آمره است و حق متداعیین نیست تا بتوانند آن را اسقاط کنند. اینکه عدالت به امانت سپرده شده به داور را از کنترل دادگاه خارج کنند، به این معنا است که داور به عنوان قاضی خصوصی، هر رأیی یا هر شرایطی که مقرر کند، باید توسط دادگستری اجرا شود و این نتیجه برخلاف نظم عمومی است...» (خدابخشی، ۱۴۰۱: ۲۰۲). همچنین مطابق با رأی شماره ۲۰۸۸ مورخ ۷۲/۰۲/۱۷ شعبه ۶ دیوان عالی کشور، اسقاط حق اعتراض به علت مخالفت با قانون آمره رد شده است. در این رأی می‌خوانیم: «به موجب ماده ۶۶۵

قانون (ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی فعلی) در صورتی که رأی داور مخالف قانون موجد حق باشد خود به خود باطل و غیر قابل اجراست و هر یک از طرفین دعوا می‌تواند از دادگاه، حکم به بطلان رأی مزبور را بخواهد و التزام طرفین به عدم اعتراض بر رأی داور تأثیری ندارد و ماده ۱۰ قانون مدنی هم مفید همین معنا است. عده‌ای از حقوق دانان نیز برآنند که تکلیف دادگاه‌ها به نظارت قضایی امری مرتبط با نظم عمومی است، لذا سلب حق اعتراض، رسیدگی دادگاه به اعتراض و اعمال نظارت را نفی نمی‌کند. بر این اساس، الزام ناشی از ضرورت مداخله دادگاه‌ها در فرآیند داوری باعث می‌شود توافق برخلاف آن، مغایر با نظم عمومی و فاقد اعتبار تلقی شود (رضایی نژاد، ۱۴۰۰: ۲۶۷).

در باره منیع نظم عمومی، برخی از حقوق دانان تصریح کرده‌اند که قانون به عنوان تجلی‌گاه اقتدار و عزم جامعه، اساس و مبنای نظم عمومی را تشکیل می‌دهد و مخالفت با نظم عمومی در حقوق داخلی، چیزی جز نقض قواعد و مقررات امری نیست (شهیدی، ۱۳۹۵: ۵۷؛ الماسی، ۱۳۹۴: ۱۲۹؛ میرزانژاد جویباری، ۱۳۹۶: ۱۶۹). لذا دادرسی نمی‌تواند بدون استناد به نص قانونی، به بهانه مغایرت قرارداد با نظم عمومی، حکم به ابطال آن صادر کند (حیاتی، ۱۳۹۶: ۱۲۵). در حقیقت، متعاقب تشکیل دولت‌های قانون‌مدار و پیدایش نظریات حقوقی جدید، نظم عمومی از نظریه‌ای قضایی تبدیل به مفهومی تقنینی^۱ شده است (Ghodoosi, 2016: 735).

بر این بنیاد، در خصوص وجود یا عدم مغایرت اسقاط حق اعتراض با نظم عمومی، می‌بایست مغایرت یا هم‌آهنگی چنین اسقاطی را با مقررات موضوعه مورد واکاوی قرار داد. بر این بنیاد، از یک سو می‌بایست به امکان اسقاط حق اعتراض از منظر قانون اساسی و به ویژه اصل سی و چهارم پرداخت. از دیگر سو، کلی یا جزئی بودن چنین اسقاطی در چهارچوب ماده ۹۵۹ قانون مدنی تبیین می‌شود. در نهایت، آمره یا تکمیلی بودن ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲-۱. برخورد اسقاط حق اعتراض با اصل سی و چهارم قانون اساسی

به موجب دادنامه شماره ۱۱۹۹۶۵۵/۱۴۰۰۲۵۳۹۰۰ مورخ ۱۴۰۰/۲/۱۱ شعبه ۴ دادگاه عمومی حقوقی مشهد: «... اصل دسترسی اشخاص به دادگاه صالح و دادرسی عادلانه و منصفانه که از جمله حقوق مدنی و سیاسی اشخاص است، مبتنی بر حقوق اساسی و بنیادین انسان و از جمله نسل اول حقوق بشر می‌باشد که در قانون اساسی (اصل ۳۴) و سایر اسناد بین‌المللی مورد شناسایی قرار گرفته است که با توافق طرفین هم قابل اسقاط و مصالحه نمی‌باشد...» (خدابخشی، ۱۴۰۱: ۴۰۹). همچنین در این زمینه بیان شده که حق دادخواهی در دادگستری و اینکه قوه قضاییه به عنوان مرجع رسمی تظلمات می‌باشد، حقی است ناشی از قانون اساسی و نمی‌توان این حق را از شهروندان

سلب کرد. بر این اساس، توافق طرفین بر قطعی بودن رأی داوری فاقد اعتبار است (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۹: ۴۴۳؛ بیرق، ۱۳۹۹: ۹۷).

از منظر نگارندگان، یگانه تلقی نمودن سلب حق دادخواهی و اسقاط حق اعتراض (حق اقامه دعوا)، قابل پذیرش نمی‌باشد. حق دادخواهی ناظر به «حق دسترسی به دادگاه صالح»، «حق شنیده شدن در محاکم» و «برابری در مقابل دادگاه‌ها» است، که به نوبه خود یکی از مؤلفه‌های اصل برابری حقوق و تکالیف تمام افراد جامعه است (هاشمی، ۱۳۹۷: ۲۲۷). تأمین این حق انسانی در اسناد بین‌المللی از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مورد توجه قرار گرفته است. این مفهوم در اصل سی و چهارم قانون اساسی ایران چنین تبلور یافته است: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند اینگونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد».

حق دادخواهی اصالت دارد، به این معنا که برخلاف حق تبعی، وسیله‌ای برای اجرای سایر حقوق محسوب نمی‌شود. همچنین حقی مستمر است و در طول حیات شخص برای او وجود دارد. استمرار حق دادخواهی متضمن این معنا است که شخص به محض تولد از چنین حقی متمتع می‌شود، اعم از اینکه دعوی وجود داشته باشد یا اینکه هنوز دعوی به وجود نیامده باشد، حتی بعد از پایان دعوی نیز این حق از بین نخواهد رفت (کریمی، ۱۳۸۹: ۲۶). علاوه بر این، با عنایت به اینکه حق دادخواهی از حقوق مرتبط با شخصیت انسان است، حقی مطلق و غیر قابل اسقاط است. به واقع، چنین حقی نه به صورت کلی و نه به صورت جزئی قابل اسقاط نمی‌باشد و از شمول ماده ۹۵۹ قانون مدنی خروج موضوعی دارد.

در مقابل، منظور از حق اقامه دعوا، توانایی بالقوه هر شخصی است که اگر حقوق او مورد تضییع یا انکار واقع شود با مراجعه به مراجع قانونی حق خود را به اثبات رسانده و با پشتوانه قدرت حاکمیت آن را احقاق نماید (حیاتی، ۱۳۹۰: ۵۸). در حقیقت، حق اقامه دعوا، یک حق تبعی و امتیازی است که به منظور تضمین اجرای سایر حقوق به اشخاص اعطاء می‌گردد. با عنایت به ماهیت حق اقامه دعوا، امکان یا عدم امکان اسقاط آن وابسته به قابلیت اسقاط حق اصلی است، لذا چنانچه حق اصلی متنازع‌فیه مرتبط با نظم عمومی نباشد، به تبع آن حق اقامه دعوا که ضمانت اجرای حق اصلی محسوب می‌شود، قابل اسقاط به نظر می‌رسد. بنابراین، برخلاف حق دادخواهی، حق اقامه دعوا با رعایت شرایط خاص، به ویژه عدم مغایرت با نظم عمومی و ممنوعیت مندرج در ماده ۹۵۹ قانون مدنی، قابل اسقاط می‌باشد.

۲-۲-۱. برخورد اسقاط حق اعتراض با ماده ۹۵۹ قانون مدنی

برخی از حقوق دانان، در مقام اثبات بی اعتباری اسقاط حق اعتراض به رأی داور تصریح کرده اند که دادخواهی به عنوان یک حق مدنی، به طور کلی قابل اسقاط نمی باشد (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۹: ۴۴۳). یا در همین راستا، سلب حق شکایت از رأی، پیش از ایجاد رأی، سلب حق به طور کلی دانسته شده است که ابلاغ رأی، این حق را از یک حق اساسی کلی که غیر قابل اسقاط است، به حق یک شخص در مورد یک رابطه جزئی تبدیل می کند (رضایی نژاد، ۱۴۰۰: ۲۶۷).

می دانیم اسقاط حق اقامه دعوا به طور کلی، به مثابه اسقاط یا سلب اهلیت استیفا بوده و مورد حمایت قانون نمی باشد. دقیقاً بر همین اساس است که ماده ۹۵۹ قانون مدنی در راستای حمایت از شخصیت انسان، با لحنی آمرانه مقرر نموده: «هیچ کس نمی تواند به طور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند». با وجود این، قدرت بر سلب حق به طور جزئی لازمه اصل حاکمیت اراده و احترام به شخصیت انسان می باشد (صفایی و قاسم زاده، ۱۳۸۵: ۳۰). در نتیجه، باید برای ماده ۹۵۹ قانون مدنی فرض مخالف هم در نظر گرفت و اسقاط حق به صورت جزئی را معتبر دانست.

چنانکه اساتید حقوق تصریح کرده اند، برای اینکه سلب حق به صورت جزئی درآید، دو وسیله مختلف در دست است: یکی اینکه حق در مورد خاص و نسبت به شخص معینی اسقاط شود، و یا اینکه سلب حق ناظر به مدت معین و کوتاه باشد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۱۰). بنابراین، صدور و ابلاغ رأی داور، نمی تواند ارتباطی با کلی یا جزئی بودن اسقاط حق اعتراض داشته باشد. در حقیقت، اسقاط جزئی حق اعتراض در مورد یک حق خاص و در برابر یک شخص خاص، در راستای اصل حاکمیت اراده است که نمی توان با افزودن شرط صدور و ابلاغ رأی داور، اراده طرفین داوری را نادیده انگاشت.

۳-۲-۱. برخورد اسقاط حق اعتراض با ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی

این بخش از تحقیق در مقام پاسخ به این پرسش است که آیا تمامی مبانی مندرج در ماده ۴۸۹، جزو مبانی بطلان و مرتبط با نظم عمومی است؟ به باور نگارندگان، نمی توان همه جهات مندرج در ماده ۴۸۹ را مشمول تأسیس بطلان و مرتبط با نظم عمومی دانست، بلکه با توجه به تفکیکی که قانون داوری تجاری بین المللی میان موارد بطلان و ابطال رأی داور پیش بینی نموده است، در داوری درون مرزی نیز می توان میان موجبات بطلان، موجبات ابطال و موجبات بطلان یا ابطال تفکیک قائل شد. بر این اساس، اسقاط حق اعتراض صرفاً نسبت به موجبات ابطال رأی داور معتبر قلمداد می گردد. اما موجبات بطلان، مرتبط با نظم عمومی بوده و نظارت قضایی در این باره قابل اسقاط نمی باشد.

از میان مبانی بی اعتباری رأی داوری مندرج در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. مغایرت با اسناد رسمی (بند

۵) جزو مبانی بطلان و مرتبط با نظم عمومی است. راجع به مغایرت رأی داور با مندرجات دفتر املاک یا با مفاد سند رسمی، بایسته ذکر است که گاه رأی صادره با مندرجات دفتر املاک یا با مفاد سند رسمی مغایرت دارد، اما تغییری در مفاد آن‌ها ایجاد نمی‌کند، مانند موردی که رأی صادره مالکیت موازی ایجاد می‌نماید؛ چنین رأیی خلاف قانون و غیر قابل اجراست. اما در شرایطی می‌توان داور را دارای صلاحیت در تغییر مفاد سند رسمی معتبر یا تغییر در مندرجات دفتر املاک دانست. از جمله این موارد می‌توان به اختیار داور در رسیدگی به اعتبار اسناد رسمی و رأی به بطلان سند رسمی، الزام مالک سند رسمی به انتقال سند (با توجه به تعهد مالک) و ... اشاره کرد. بنابراین، اگر موضوع اختلاف که به داوری ارجاع شده درخواست بطلان سند مالکیت یا سند رسمی تنظیم شده بین طرفین باشد، داور حق دارد به اصالت این اسناد رسیدگی و چنانچه آن‌ها را معتبر ندانست، رأی بر بطلان این گونه اسناد صادر کند (حسین‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۱۳؛ علی دادی ده کهنه و جوهری، ۱۴۰۱: ۳۵۵). در چنین مواردی، رأی داور نمی‌تواند مصداق بند ۵ ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. و از مصادیق رأی قابل نقض محسوب شود (فضلی و بزرگمهر، ۱۴۰۱: ۴۸۰).

اما برخی از جهات مندرج در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. شامل صدور رأی خارج از موضوع داوری (بند ۲)، صدور رأی خارج از اختیارات داوری (بند ۳) و صدور و تسلیم رأی پس از انقضای مدت داوری (بند ۴) جزو جهات ابطال محسوب می‌شوند که ارتباطی با نظم عمومی نداشته و ناظر به تضمین منافع و تامین حقوق شخصی طرفین داوری هستند.

در نهایت، سایر مبانی بی‌اعتباری رأی داور، می‌توانند حسب مورد، جزو مبانی ابطال یا بطلان رأی داور محسوب شوند. راجع به مخالفت با قوانین موجد حق (بند ۱)، می‌دانیم قوانین موجد حق، تلفیقی از قواعد آمره و تکمیلی است (مافی، ۱۳۹۷: ۳۶۴). پس، نقض چنین قوانینی حسب این که آمره و مرتبط با نظم عمومی باشد، یا تکمیلی و صرفاً ناظر به حقوق شخصی طرفین باشد، می‌تواند حسب مورد مشمول تأسیس بطلان یا ابطال گردد. بند ۶ ماده ۴۸۹ دربارهٔ صدور رأی به وسیلهٔ داوران غیر مجاز است. داورانی که مجاز به صدور رأی نیستند به دو دسته ممنوعین مطلق و ممنوعین نسبی تقسیم می‌شوند (مواد ۴۶۶، ۴۶۹ و ۴۷۰ ق.آ.د.م.). در خصوص ممنوعین مطلق، مانند قضات و کارمندان اداری شاغل در محاکم قضایی یا اشخاص فاقد اهلیت قانونی، مسئله به نظم عمومی ارتباط پیدا می‌کند و می‌بایست رأی داور را مطلقاً باطل دانست. اما در صورتی که داور به طور نسبی از داوری ممنوع و مثلاً در دعوی نفع بوده است، صدور رأی توسط وی از موارد قابلیت ابطال رأی است. هفتمین و آخرین موردی که در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. به عنوان یکی از مبانی بی‌اعتباری رأی داوری پیش‌بینی شده است، بی‌اعتباری موافقت‌نامه داوری می‌باشد. برای احراز این که بی‌اعتباری

قرارداد داوری منطبق با تأسیس بطلان یا ابطال است، علت بی اعتباری موافقت نامه داوری تعیین کننده است. چنانچه علت بی اعتباری موافقت نامه داوری مغایرت با نظم عمومی یا قواعد امری باشد، به عنوان مثال به علت نامشروع بودن موضوع قرارداد یا غیر قابل داوری بودن آن، رأی صادره مبتنی بر چنین موافقت نامه ای، بدون تردید باطل است. اما چنانچه علت بی اعتباری موافقت نامه داوری مغایرت با مقررات تکمیلی باشد، مثلاً به علت اشتباه یا اقاله قرارداد داوری، صدور رأی بر اساس آن جزو موارد قابلیت ابطال است.

۲. بررسی رویکرد قانون آیین دادرسی مدنی

۲-۱. تفسیر مضیق یا موسع مبانی بی اعتباری رأی داور

در قانون آیین دادرسی مدنی اشاره ای به اصل قطعی یا نهایی بودن آرای داوری نشده است، با وجود این، مفاد ماده ۴۸۸ این قانون حاکی و راوی از قطعی و لازم الاجراء بودن رأی داوری است (رسول زاده فرساد، ۱۴۰۱: ۵۴). پذیرش اصل قطعی و لازم الاجراء بودن رأی داوری، دو برآیند منطقی در پی دارد: نخست آنکه اصل بر تفسیر مضیق موارد بی اعتباری رأی داور است. در حقیقت، رأی داوری که بیشتر واجد ماهیت قراردادی و متأثر از اصل حاکمیت اراده است، محمول به صحت است و تا زمانی که دلیل متقنی بر بطلان آن وجود نداشته باشد، باید معتبر شناخته شود (حیاتی، ۱۳۹۴: ۲۳۸). نتیجه دوم عبارت است از استثنا تلقی نمودن جهات بطلان و عدم قابلیت اجرای رأی داور. بر این بنیاد، به عنوان یک اصل راهنما، می بایست شکایت از آراء داوری را به عنوان یک فرض ابتدایی، ناظر به موارد قابلیت ابطال تلقی نمود و نه بطلان مطلق.

برخی دادگاه ها در مواردی، صراحتاً اصل را بر اعتبار رأی داور و عدم مداخله دادگاه در فرآیند داوری گذارده اند. در رأی صادره از شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران می خوانیم: «... مداخله محاکم در موضوع، محدود به جایی است که بر اساس قواعد آمره قانون گذار اجازه ورود داده است. در غیر این صورت ورود به حریم اراده طرفین قرارداد تلقی شده و هیچ توجیه قانونی ندارد... آنچه مسلم است اصل بر اعتبار رأی داور است، مگر مواردی که قانون گذار تصریح نموده و در ما نحن فیه دلیلی بر بی اعتباری رأی داور از سوی خواهان بدوی ارائه نگردیده است...» (زینالی، ۱۳۹۸: ۱۶۱).

۲-۲. اسقاط حق اعتراض در طرق عادی و فوق العاده اعتراض

قانون گذار در خصوص اسقاط حق تجدیدنظرخواهی (ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م.) و فرجام خواهی (ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م.) صراحتاً اسقاط حق شکایت را تجویز نموده است. به نظر می رسد که در سایر طرق اعتراض نیز علیرغم سکوت قانون می توان به همین نتیجه دست یافت و قاعده کلی امکان اسقاط حق اعتراض را استخراج نمود. درباره خواهی، می توان استدلال نمود که حق و خواهی

جزئی ذاتی و آمره از دادرسی مدنی تلقی نمی‌شود تا در نتیجه اسقاط آن بی اعتبار باشد. ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م. نیز صراحت دارد که واخواهی حق محکوم علیه است، لذا باید قابلیت اسقاط حق واخواهی را پذیرفت. به علاوه، اسقاط ضمنی حق واخواهی تحت عنوان انصراف از واخواهی در دکترین مورد پذیرش قرار گرفته است (مهاجری، ۱۳۹۱: ۹۰؛ شمس، ۱۳۹۳: ۱۴۴). به همین ترتیب، اعتراض شخص ثالث مبتنی بر لزوم رعایت حقوق مکاتبه اشخاص است و قابل اسقاط به نظر می‌رسد. ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م. نیز صراحت دارد که اعتراض ثالث از مقوله حق است. اعاده دادرسی نیز نهادی جهت تضمین حقوق اشخاص است و مانند سایر طرق عادی و فوق العاده اعتراض، باید معتقد به قابلیت اسقاط حق اعاده دادرسی بود.

با عنایت به آنچه گفته شد، به این نتیجه نائل می‌شویم که تمامی طرق اعتراض، حق بوده و مانند سایر حقوق قابلیت اسقاط دارند. مقنن در برخی از نهادها یعنی فرجام و تجدیدنظر به قابلیت اسقاط آن‌ها تصریح نموده است و در برخی دیگر همانند اعتراض ثالث و واخواهی با استفاده از واژه «حق» مقصود خود را رسانده، و در نهاد اعاده دادرسی سکوت نموده است که اعاده به قصد نانوشته مقنن می‌گردد. واقعیت آن است که قانون‌گذار با نظر داشت به مباحث فقهی ارائه شده درباره اصطلاحات «حق» و «حکم»، واژه حق را استعمال نموده است. در ادبیات فقهی، حق در برابر حکم قرار می‌گیرد. مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی حق «قابلیت اسقاط» است (حکیم، بی تا: ۸). این قابلیت حقوق را در برابر احکام قرار می‌دهد، چرا که احکام چنین ظرفیتی ندارند و زمام آن‌ها تحت اراده و کنترل اشخاص نمی‌باشد (بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۳۵).

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا با وحدت ملاک از مقررات فوق، می‌توان قائل به نفوذ اسقاط حق اعتراض به رأی داور نیز شد؟ در رسیدگی قضایی به لحاظ شکلی بودن مقررات آیین دادرسی، حاکمیت اراده افراد چندان کارا و اثربخش نمی‌تواند باشد، با وجود این، مقنن با «حق» تلقی نمودن اعتراض، امکان اسقاط آن را تجویز نموده است. حال آنکه در داوری، شکل‌گرایی و نظم عمومی رنگ باخته و حاکمیت اراده طرفین به نحو چشمگیری جولان می‌دهد. بر این پایه، به قیاس اولویت، در داوری نیز بایستی جز در مواردی که مرتبط با نظم عمومی است، اسقاط حق اعتراض نافذ و معتبر باشد و این امر نیاز به تجویز خاص قانون‌گذار ندارد. به باور نگارندگان، اصل آزادی اسقاط حق، اصل صحت ایقاعات، همچنین قاعده عقلی اقدام، اسقاط حق اعتراض در موارد مرتبط با منافع خصوصی طرفین داوری (موارد قابلیت ابطال) را توجیه می‌کند.

دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۵۱۲۲۲۰۰۹۵۷ مورخ ۱۳۹۶/۸/۹ موضوع پرونده شماره ۹۶۰۷۱۴ صادره از شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی در تأیید نظر نگارندگان، ضمن حق تلقی

نمودن اعتراض به رأی داور، با استناد به اصل حاکمیت اراده، چنین حقی را قابل اسقاط دانسته است. در این رأی می‌خوانیم: «نظر به اینکه تعرض به رأی داور از طریق شقوق هفت‌گانه ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. به دو شیوه اعتراض طرفین اختلاف به رأی داور و نیز از طریق شناسایی رأی داور در مرحله دستور قضایی به اجرای آن است که در طریق اول، حق شخصی افراد بوده که اولاً در مهلت قانونی امکان‌پذیر است؛ ثانیاً به شرطی است که آن را اسقاط نکرده باشند. از این رو، چون در مانحن فیه، طرفین اختلاف به موجب قسمت اخیر ماده ۱۳ قرارداد منعقد، رأی داور را قاطع دانسته و حق هر گونه ادعا و اعتراضی را نسبت به رأی داور از خود اسقاط نموده‌اند که این اسقاط حق و توافق حاصله از نظر دادگاه مغایرتی با قانون ندارد و در اجرای ماده ۱۰ قانون مدنی بین طرفین معتبر و لازم‌الاتباع است...» (خدابخشی، ۱۳۹۷: ۴۰۶).

۳. اسقاط حق اعتراض و اجرای رأی داور

ممکن است رأی داور مشمول یکی از مبانی بی‌اعتباری مندرج در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. باشد، اما حق اعتراض نسبت به چنین رأیی اسقاط شده باشد، یا داوری‌باخته با عدم درخواست ابطال رأی داور در موعد قانونی، حق اعتراض خود را به طور ضمنی اسقاط نماید؛ در این وضعیت امکان یا عدم امکان اجرای رأی داور قابل تأمل است. در حقیقت، چالش قابل طرح در این مقام آن است که آیا اسقاط صریح یا ضمنی حق اعتراض ملازمه با اجرای رأی داور دارد یا خیر؟ در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی مطرح گردیده است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱. ضرورت صدور دستور اجراء نسبت به جهات مندرج در ماده ۴۸۹

باورمندان به این دیدگاه معتقدند که صرف عدم اعتراض در مهلت مقرر در ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م. منجر می‌گردد که قاضی که امر اجرا نزد وی مطرح است مکلف به صدور دستور اجرای رأی داوری باشد (حیاتی، ۱۳۹۴: ۲۴۲؛ مرادی گوارشکی، ۱۳۹۲: ۶۵).

دیدگاه فوق چنین تضعیف می‌شود که با ملزم نمودن قاضی به صدور دستور اجرای تمامی آرای داوری، ضرورت اعمال تشریفات مرتبط با صدور دستور اجراء و فلسفه وضع ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. لغو و بیهوده خواهد بود. حال آنکه قاضی پاسبان نظم عمومی است و مکلف است رأی را حداقل از نقطه نظر جهات مرتبط با نظم عمومی مورد پایش قرار دهد و نمی‌تواند دستور اجرای رأی را صادر نماید که با منافع عمومی جامعه مبادینت دارد.

۳-۲. عدم امکان صدور دستور اجراء نسبت به جهات مندرج در ماده ۴۸۹

به اعتقاد عده‌ای از حقوق‌دانان، مهلت مقرر در ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م. (بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی داور)، ناظر به جهات نامنصوص بطلان رأی داور است، لیکن مهلت مزبور نسبت به درخواست

ابطالی که بر اساس یکی از مبانی مندرج در ماده ۴۸۹ است، اعمال نمی‌گردد. حتی اگر مبانی مندرج در ماده ۴۸۹ را مشمول مهلت پیش‌بینی شده در ماده ۴۹۰ بدانیم، درخواست ابطالی که با تمسک به یکی از این مبانی اقامه شده، لیکن به دلیل عدم رعایت موعد، با قرار رد مواجه شده است، چنین قراری باعث نمی‌شود که رأی داور، با وجود یکی از مبانی مندرج در ماده ۴۸۹ معتبر و قابل اجرا باشد (شمس، ۱۳۸۵: ۵۷۶).

این دیدگاه قابل پذیرش نمی‌باشد، چرا که با نص ماده ۴۹۰ که مهلت اعتراض به رأی داور بر اساس مبانی مندرج در ماده ۴۸۹ را محدود به مهلت بیست روز نموده است، تعارض دارد. به علاوه، این دیدگاه هیچ تفکیکی میان مبانی بی‌اعتباری مندرج در ماده ۴۸۹ قائل نمی‌شود و در واقع، تمامی جهات را آمره و مرتبط با نظم عمومی می‌داند.

۳-۳. رد درخواست ابطال خارج از موعد و امتناع دادگاه از صدور دستور اجراء

این دیدگاه جهات ابطال رأی داور را محصور به مبانی مندرج در ماده ۴۸۹ می‌داند و از سوی دیگر قائل بر این امر است که ابطال رأی داور منوط به درخواست ذی‌نفع است، مع‌هذا برای دادگاه حق امتناع از صدور اجرائیه را قائل است. طبق این دیدگاه، چنانچه درخواست ابطال رأی داور که مبتنی بر یکی از مبانی مندرج در ماده ۴۸۹ است، خارج از مهلت بیست روز مندرج در ماده ۴۹۰ تقدیم گردد، دادگاه حتی با وجود جهات بطلان، حکم به بطلان رأی داور نخواهد داد و برابر ماده ۴۹۲ قانون یاد شده، قرار رد درخواست صادر می‌کند. لیکن چنین رأیی قابلیت اجرا نخواهد داشت و دادگاه مکلف است از صدور دستور اجراء خودداری ورزد. باور مندان به این دیدگاه تفکیکی میان جهات مندرج در ماده ۴۸۹ قائل نشده و برآنند که دادرسی می‌تواند حتی با وجود مواردی چون صدور و تسلیم رأی در خارج از موعد نیز از صدور دستور اجراء یا دستور ابلاغ رأی خودداری کند (کریمی و پرتو، ۱۳۹۷: ۲۶۵).

۴-۳. ضرورت تفکیک میان جهات ناظر به منافع خصوصی و جهات مرتبط با نظم عمومی

چنانچه جهت بی‌اعتباری رأی داور مرتبط با نظم عمومی باشد، نمی‌توان مبادرت به صدور اجرائیه نمود، حتی اگر نسبت به آن درخواست ابطال نشده باشد، اما اگر مبنای بی‌اعتباری رأی داور ارتباطی با نظم عمومی نداشته باشد، در صورتی که درخواست ابطال نشده باشد، دادگاه نمی‌تواند از صدور اجرائیه امتناع ورزد. در حقیقت، همان فلسفه‌ای که در خصوص تفکیک موارد بطلان و موارد درخواست ابطال رأی داور در قانون داور تجاری بین‌المللی وجود دارد، در داور داخلی نیز قابل اعمال است. در قانون یاد شده، موارد درخواست ابطال و موارد بطلان رأی داور از یکدیگر تفکیک و به ترتیب در مواد ۳۳ و ۳۴ آمده است. چنانکه حقوق‌دانان تصریح کرده‌اند، در نهاد قابلیت ابطال

درخواست ابطال از سوی یکی از طرفین لازم است، حال آنکه در بطلان مطلق دادگاه می‌تواند رأساً حکم به بطلان صادر نماید. تفکیک بین این موارد ناشی از اهمیت متفاوت علل ابطال است. در حقیقت دسته اول از موارد برای حمایت از طرف دعوی و دسته دوم برای حمایت از منافع جامعه مقرر شده است (صفایی، ۱۳۷۷: ۲۸).

در قانون نمونه آنسیترال نیز میان درخواست ابطال و بطلان تفکیکی دیده نمی‌شود (جعفریان، ۱۳۷۴: ۲۰۱). به همین جهت درباره مبانی مندرج در ماده ۳۴ قانون نمونه اظهار شده: «می‌توان آن جهات را تقسیم کرد: نخست مواردی که مستلزم درخواست یکی از طرفین است، مانند عدم اهلیت یکی از طرفین یا عدم اعتبار قرارداد داوری و دوم مواردی که دادگاه مستقیماً رأی را باطل می‌کند و نیاز به درخواست طرفین ندارد، مانند عدم داوری‌پذیری موضوع داوری و مغایرت با نظم عمومی» (Abedian, 2011: 595).

بر اساس تفکیک فوق‌الذکر، در داوری درون‌مرزی، همه جهات مندرج در ماده ۴۸۹، واجد اهمیت و حساسیت یکسان نیستند. بر این بنیاد، آن دسته از مبانی بی‌اعتباری رأی داور که مرتبط با نظم عمومی و آمره محسوب می‌شود، جزو موجبات بطلان رأی داور بوده و اسقاط حق اعتراض نسبت به آن‌ها فاقد اعتبار تلقی می‌گردد و هیچ‌گونه ملازمه‌ای با اجرای رأی داور ندارد. در مقابل، برخی از مبانی بی‌اعتباری رأی داور، ناظر به تضمین منافع و تامین حقوق شخصی طرفین داوری بوده و ارتباطی با نظم عمومی نمی‌تواند داشته باشد که در دسته موجبات ابطال و نه بطلان جای می‌گیرند. اسقاط حق اعتراض نسبت به جهات دسته اخیر نافذ و معتبر است و ملازمه با اجرای رأی داور خواهد داشت.

رویه قضایی نیز در برخی موارد، ضمن تأیید این دیدگاه، وظیفه دادگاه را در فرآیند اجراء، کنترل مبانی مرتبط با نظم عمومی دانسته است. در دستور اجرای شماره ۴۸۹ مورخ ۱۳۸۷/۵/۲۰ شعبه ۲۷ دادگاه عمومی تهران بیان شده: «با وصف اینکه اصل بر الزام‌آور بودن رأی داوری است و عدم قابلیت اجرای آن از طرف محکوم علیه به دادگاه ارائه نشده است و رأی مخالف نظم عمومی نمی‌باشد و موضوع نیز قابلیت ارجاع به داوری را طبق مقررات داخلی دارد و تقلب به قانون جهت عدم اجرای قوانین امری داخلی احراز نگردیده است، بنابراین دادگاه ... دستور اجرائیه و ابلاغ آن را به محکوم علیه صادر می‌کند» (خدابخشی، ۱۳۹۳: ۶۰۹).

نتیجه

آنچه اعتبار اسقاط حق اعتراض به رأی داور را در نظام حقوقی ما با تردید مواجه می‌سازد، مانع فقهی اسقاط ما لم یجب و مانع حقوقی نظم عمومی است. در پژوهش حاضر به این نتیجه نائل شدیم که اسقاط حق اعتراض به رأی داور، قبل از صدور رأی، ما لم یجب محسوب نمی‌شود، زیرا

سبب اسقاط حق، اختلافی است که میان طرفین داوری حاصل شده است. اما در خصوص اسقاط حق اعتراض قبل از حدوث اختلاف باید گفت، چنانچه اسقاط حق در زمان عدم و نیستی آن باشد، چنین اسقاطی باطل است، زیرا تعلق اراده به معدوم غیر ممکن و تصرف در امر غیر موجود، ممتنع است و اجماع فقها و حقوق دانان نیز ناظر بر همین فرض است. اما چنانچه اسقاط حق اعتراض در محل ثبوت و ایجاد آن باشد، چنین اسقاطی نافذ و معتبر است. در حقیقت، برخلاف امور تکوینی، در امور اعتباری می‌توان حقی را قبل از ایجادش ساقط نمود.

از لحاظ حقوقی، نظم عمومی به مثابه یک سامانه امنیتی، بر اصل حاکمیت اراده تفوق دارد، لذا حاکمیت اراده طرفین داوری تا جایی محترم است که مابینتی با قوانین آمره و مرتبط با نظم عمومی نداشته باشد. بر این اساس، اسقاط حق اعتراض نسبت به آن دسته از مبانی و جهاتی که مرتبط با نظم عمومی است، فاقد اعتبار است. بدین سان، جهات و مبانی مرتبط با نظم عمومی، در دسته موجبات بطلان رأی داور جای می‌گیرد که دادگاه می‌تواند رأساً و بدون درخواست طرفین، متعرض رأی داور شود. نسبت به جهات دسته اخیر نمی‌توان برای رأی داور توان اجرایی قائل شد، حتی اگر حق اعتراض نسبت به چنین رأیی اسقاط شده و نسبت به آن درخواست ابطال نشده باشد. در مقابل، اسقاط حق اعتراض نسبت به عدم رعایت مقررات غیر آمره نافذ و معتبر محسوب می‌شود. بر این بنیاد، جهات و مبانی مرتبط با منافع خصوصی افراد، در دسته موجبات ابطال رأی داور قرار می‌گیرد که نیازمند درخواست محکوم‌علیه رأی داوری بوده و اسقاط حق اعتراض نسبت به آن‌ها ملازمه با اجرای رأی داور خواهد داشت.

خوشبختانه، قانون داوری تجاری بین‌المللی، جهات ابطال را از مبانی بطلان رأی داور تفکیک نموده است. قصد نانوشته مقنن این است که برخلاف جهات قابلیت ابطال که در راستای تضمین منافع خصوصی طرفین داوری است، مبانی بطلان رأی داور در زمره قوانین مرتبط با نظم عمومی جامعه بوده و اسقاط حق اعتراض به رأی داوری در چنین مواردی فاقد اعتبار است. در داوری داخلی، چنین تفکیکی مشاهده نمی‌شود، اما به نظر می‌رسد همان فلسفه‌ای که در خصوص تفکیک مبانی بطلان و جهات ابطال رأی داور در قانون داوری تجاری بین‌المللی وجود دارد، در داوری درون مرزی نیز قابل اعمال است.

منابع

فارسی

- الماسی، نجاد علی. (۱۳۹۴). تعارض قوانین. چاپ بیست و نهم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی. (۱۳۹۹). آیین دادرسی مدنی. جلد سوم، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- بیرق، حسین داودی. (۱۳۹۹). فلسفه، مبانی و شیوه های تفسیر آیین دادرسی مدنی. چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۸). دایره المعارف حقوق مدنی و تجارت. چاپ اول، تهران: گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۹۲). فرهنگ عناصر شناسی. چاپ دوم، تهران: انتشارات گنج دانش.
- جعفریان، منصور. (۱۳۷۴). تأملاتی بر لایحه داوری تجاری بین المللی، تصحیح و اعتراض به رأی داور. مجله مجلس و پژوهش، شماره ۱۶.
- حیاتی، علی عباس. (۱۳۹۰). کلیات آیین دادرسی مدنی. چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- حیاتی، علی عباس. (۱۳۹۴). آیین دادرسی مدنی. جلد سوم، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- حیاتی، علی عباس. (۱۳۹۶). قواعد عمومی قراردادها. چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- حسین آبادی، امیر. (۱۳۹۰). موارد بطلان رأی داور. مجموعه مقالات همایش صدمین سال تاسیس نهاد داوری در حقوق ایران، به اهتمام محمد کاکاوند، تهران: شهر دانش.
- خدابخشی، عبدالله. (۱۳۹۳). حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی. چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله. (۱۳۹۷). حقوق دعاوی؛ بایسته های حقوق داوری تطبیقی. چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله. (۱۴۰۱). فلسفه حقوق. جلد اول، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- رضایی نژاد، همایون و رضایی نژاد، امیرحسین. (۱۴۰۰). نظارت قضایی در درخواست بطلان رأی داور (نقد رأی). سالنامه ایرانی داوری، سال سوم، چاپ اول، تهران: شهر دانش.
- رسول زاده فرساد، علی. (۱۴۰۱). اصل قطعی و لازم الاجرا در آرای داوری های ملی و بین المللی. چاپ اول، تهران: انتشارات امجد.
- زینالی، توحید. (۱۳۹۸). دعوی ابطال رأی داوری در رویه دادگاهها. چاپ چهارم، تهران: انتشارات چراغ دانش.
- شمس، عبدالله. (۱۳۸۵). آیین دادرسی مدنی. جلد سوم، چاپ هفتم، تهران: انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله. (۱۳۹۳). آیین دادرسی مدنی. جلد دوم، چاپ بیست و هشتم، تهران: انتشارات دراک.
- شهیدی، مهدی. (۱۳۹۵). تشکیل قراردادها و تعهدات. چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات امجد.
- صفایی، سیدحسین. (۱۳۷۷). سخنی چند درباره نوآوری ها و نارسایی های قانون داوری. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. شماره ۴۰.
- صفایی، سید حسین و قاسم زاده، سیدمرتضی. (۱۳۸۵). اشخاص و محجورین. چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات سمت.

- علی دادی ده کهنه، علی و جوهری، ابوذر. (۱۴۰۱). حقوق داوری کاربردی. چاپ پنجم، تهران: انتشارات قوه قضاییه.
- فضلی، حسن و بزرگمهر، امیرعباس. (۱۴۰۱). تحلیل آیین دادرسی و جهات ابطال رای داوری در رویه قضایی داخلی. چاپ چهارم، تهران: انتشارات دادگستری کل استان تهران.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۱). ایقاع. چاپ ششم، تهران: نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۳). قواعد عمومی قراردادها. جلد اول، چاپ دوازدهم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کریمی، عباس. (۱۳۸۹). آیین دادرسی مدنی. چاپ دوم، تهران: انتشارات مجد.
- کریمی، عباس و پرتو، حمیدرضا. (۱۳۹۷). حقوق داوری داخلی. چاپ ششم، تهران: دادگستر.
- مهاجری، علی. (۱۳۹۱). مبسوط در آیین دادرسی مدنی. جلد سوم، چاپ سوم، تهران: انتشارات فکرسازان.
- مافی، همایون. (۱۳۹۷). شرحی بر قانون داوری تجاری بین المللی ایران. چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.
- مرادی گوارشکی، علی اصغر. (۱۳۹۲). قابلیت اعتراض خارج از مهلت نسبت به رای داوری. مجله وکیل مدافع، شماره ۱۰.
- مولودی فلاچی، محمد. (۱۳۷۹). اسقاط حقی که هنوز ایجاد نشده است. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۷.
- میرزائاد جویباری، اکبر. (۱۳۹۶). بحثی پیرامون منبع نظم عمومی در حقوق قراردادهای ایران با مطالعه تطبیقی در حقوق آمریکا، انگلیس و فرانسه. پژوهش های حقوق تطبیقی، دوره ۲۲، شماره ۱.
- محسنی دربندی، نسترن. (۱۳۹۸). قواعد حقوقی حاکم بر انصراف از حق در حقوق ایران. پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
- هاشمی، سیدمحمد. (۱۳۹۷). حقوق بشر و آزادی های اساسی. چاپ چهارم، تهران: نشر میزان.

عربی

- انصاری، مرتضی بن محمد بن امین. (۱۴۱۵). مکاسب. چاپ اول، قم: کنگره بزرگداشت شیخ انصاری.
- بحرالعلوم، محمد بن محمد تقی. (۱۴۰۳). بلغه الفقیه. چاپ چهارم، تهران: منشورات مکتب الصادق.
- حکیم، محسن. (بی تا). نهج الفقاهه. جلد اول، قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
- طوسی، ابن جعفر محمد بن الحسن. (۱۴۱۷). کتاب الخلاف. تهران: مطبعه اسلامیه.
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم. (۱۳۷۸). حاشیه مکاسب. چاپ اول، تهران: دارالمعارف اسلامیه.

انگلیسی

- Abedian, H (2011). Judicial Review of Arbitral Award in International Arbitration. *Journal of International Arbitration*, No.6.
- Ghodoosi, Farshad (2016). the Concept of Public Policy in Law: Revisiting the Role of the Public Policy Doctrine in the Enforcement of Private Legal Arrangement. *Nebraska Law Review*, Vol.94.